

درین برده یک نقش کشیدند  
چو لفظ از معانی کشیدند برون  
بوجدت سرا و هم در کائنات  
بر آت حق عکس را باز نیست  
بجای که مثال و هست بسر  
ز آینه داری تو منسا هم  
بوسه مخالف نوای دوست  
تو من باش با من تو این برده  
بجایت

بر با آرز شد ایله بخت  
که و بای خشک آمدش در نظر  
ز بقال پرسید کای او ستاد  
بگو ناچه مرغ این چنین بهضه داد  
بمانا که این بهضه سرین رفت  
ز اجناس فیل است یا تخم آفت  
بخندید بقال کای بخت  
توی غافل از طبیعت نیک بد  
نه فیست نه تخم زین خست  
که او بخت خند جمله بال برست  
فضا کرده در بر کوه خست  
هجوم برداش از طوطیان  
دل بد از حسرت اندک بکوش  
بر خشم خود و برش وطن زده بود  
سرخش معزش بسودا کشید  
خروی بصد زغ کو بر خست بر  
نمال هموس تا شود پریشان  
هجوم برداش از طوطیان  
فضا را بگر طوط خوش نو  
دران سر زمین داشت سیر هوا  
چو شور شکست که و سبازند  
بر افش از طوطی او از شد  
بیکبار که ابد از خوش رفت  
دل دستش از بیک که پش رفت  
غماش تعیین شد که از تخم خست  
رم طوطیان میکش بال  
بجایت

بشور

قیاسش نقابت کی کشود  
ولی عقل داند که صفتش چه بود  
قیاس جز آن بر مبد صد  
با من زنگ عسری من مبد صد  
فصولی باین کار و کار کن  
بلا فسخن بود که دم سببان  
هر ص باها بر دست شتاب  
بدر با سفر تو دم بر حساب  
برسم تجارت بر زد بخت دور  
چو شتی صد اب کردم عبور  
ز هر موع چند طیش دیده ام  
هر قطره صد موع چو سوره ام  
رسیده هست از فخر معنی نظر  
چو گرداب نقاب چو شمشیر  
ز من معنی بجز پوشیده نیست  
درین لیس خرم و تقصیده نیست  
جای که چشم و اثر ده ست  
نگاهم درین پرده جا زده ست  
بغیر از من این رسم معنی ادا  
ز عواض فهمید نشناخت  
بساحل پرستان چه رانم سخن  
خود و رندا ز فهم اسرار شن  
درین آبستی عالم اسر  
ز هر قطره دارم سر راغ و خسر  
ثف دعوت حالت ست از کذا  
چو موزم معنای در با شگاف  
یک نفث از جمله سیر سفسر  
بگو تا ز ما هر چه داری خسر  
ز چون دیده در آب دارم و  
زواغمت همچون دلش برین  
سرا با زبان لیک خاموش ز با  
نفس کرد و قلاب عجزش بکام  
لبش آب کرد انده چون در  
بجای بسته بال و پر افشاندش  
بجایت

باین

درین عالم چه بخت

اثر

خاموش بکام